

رهیافت نظریه مطلوبیت به تبیین بی‌ثباتی خانواده

وحید مهربانی^۱

تاریخ ارسال: ۱۳۹۳/۱۰/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۲۵

چکیده

تحلیل پدیده طلاق در قالب نظریه اقتصادی یکی از موضوعات اصلی اقتصاد خانواده را تشکیل می‌دهد. از این رو مطالعه تصمیم‌سازی زوجین در رابطه با طلاق بر اساس نظریه مطلوبیت، موضوع بحث در این مقاله است. این تحلیل چهار فرضیه مهم را مطرح می‌کند: اول، مردان پردرآمدتر تمایل کم‌تری به طلاق دارند. دوم، با افزایش درآمد زنان تمایل به طلاق نیز افزایش می‌یابد. سوم، اشتغال زنان از دواج را بی‌ثبات می‌کند و چهارم، انگیزه طلاق در میان مردان بیش از زنان است. به منظور آزمون این فرضیه‌ها از نمونه مردان متأهل حداقل ۳۵ ساله (۴۱۵ مشاهده)، زنان متأهل حداقل ۳۵ ساله (۴۰۹ مشاهده) و ترکیب این دو نمونه برای شهر تهران استفاده شد. شواهد حاکی از رد فرضیه دوم و عدم رد سه فرضیه دیگر دارد. همچنین مشخص شد که تمایل به تعدد همسر (با اثر مثبت) در میان مردان و کار خانگی (با اثر منفی) در بین زنان قوی‌ترین عوامل مؤثر بر انگیزه طلاق هستند.

واژگان کلیدی: خروج یا اعتراض، مطلوبیت، درآمد، طلاق.

طبقه‌بندی JEL: D10.

۱. مقدمه

چرخه زندگی خانوار با انحلال خانواده به انتهای خود می‌رسد. یک خانواده ممکن است به دلیل مرگ زوجین از بین برود اما از آنجا که چنین رخدادی محصول تصمیم‌سازی افراد نیست، لذا شق دیگر انحلال خانواده یعنی طلاق یا جدایی والدین از یکدیگر موضوع این

مقاله را تشکیل می‌دهد. افرادی که روزی تصمیم به تشکیل خانواده و ازدواج گرفتند، ممکن است مدتی بعد تصمیم به جدایی بگیرند و خانواده‌ای را که خود ساخته بودند به ورطه فروپاشی بکشانند. چنین تصمیمی می‌تواند معلول عوامل و دلایل بسیار مختلفی باشد که طیف آن و میزان شیوعش در جوامع گوناگون امروزی یا حتی یک جامعه در طول زمان متغیر است.

تاکنون غالب مطالعات در زمینه طلاق توسط متخصصان علوم اجتماعی انجام شده است در حالی که به نظر می‌رسد خلأ قابل توجهی در رابطه با بررسی و تدقیق در این زمینه از نقطه نظر اقتصادی وجود دارد. به عنوان چند نمونه می‌توان به مطالعه قریشی و همکاران (۱۳۹۳) در شهر سقز اشاره کرد که دریافتند اختلالات رفتاری، ارزش‌های جدید، عدم شناخت قبل از ازدواج، ضعف اقتصادی (بیکاری) و تفاوت‌های فرهنگی-طبقاتی از جمله عوامل مهم طلاق بوده‌اند. همچنین هنریان و یونسی (۱۳۹۰) علل طلاق در دادگاه‌های خانواده تهران را بررسی کردند که یافته‌های آنها نشان داد عدم مهارت‌های ارتباطی نسبت به سایر علل طلاق از رتبه بالاتری برخوردار بوده است. علاوه بر این مطالعات، عیسی‌زاده و همکاران (۱۳۸۹) تأثیر بیکاری بر طلاق برای یک دوره ۴۰ ساله در ایران را موضوع تحقیق‌شان قرار دادند که مطالعه آنها حاکی از آن بود که ارتباط بین بیکاری و طلاق در کوتاه‌مدت از لحاظ آماری غیرمعنادار بوده اما در بلندمدت معنادار است که این یافته دلالت بر تأثیر تأخیری بیکاری بر طلاق دارد.

بر این اساس شناسایی عواملی که زمینه‌ساز طلاق هستند، محور اصلی بحث در مقاله پیش‌رو را تشکیل می‌دهد. پرداختن به این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا فروپاشی نهادی همچون خانواده که اساس هر جامعه‌ای است و ثبات آن نقشی مؤثر در امنیت اجتماعی دارد، می‌تواند پی‌آمدهای ناگوار بسیاری برای انسان‌ها داشته باشد. در این راستا، سازماندهی مقاله به این ترتیب خواهد بود که در قسمت دوم ادبیات موضوع راجع به انگیزه اقدام به طلاق و خروج از نهاد خانواده به بحث گذاشته می‌شود. پس از آن در قسمت سوم، چهارچوب نظری مسأله تبیین گشته و فرضیه‌ها ارائه می‌شوند. روش تحقیق و

نمونه‌ها در قسمت چهارم معرفی می‌شوند تا یافته‌ها در بخش پنجم ارائه گردد. نتیجه‌گیری از بحث در قسمت ششم انجام می‌شود.

۲. ادبیات موضوع

تعلق علم اقتصاد به علوم اجتماعی باعث می‌شود تا حداقل بخشی از مسائل آن را با عاریه گرفتن برخی مفاهیم از سایر شاخه‌های علوم اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. جدایی زوجین یا طلاق یکی از این دسته موضوعات است که در اقتصاد خانواده^۱ به بحث گذاشته می‌شود در حالی که برای این منظور می‌توان از مفاهیمی مانند خروج^۲ و اعتراض^۳ - معرفی شده از سوی آلبرت هرشمن^۴ - یاری جست.

خروج در معنای کلی خود به معنای کناره‌گیری از رابطه‌ای است که فرد در کسوت خریدار کالا یا عضو یک سازمان مانند بنگاه، خانواده، حزب سیاسی یا دولت آن را ایجاد کرده است. خروج تنها در صورتی امکان دارد که بتوان رابطه‌ی مشابهی را با فرد یا سازمان دیگری مجدداً برقرار نمود. خروج مشتریان (یا کارکنان) به عنوان یک علامت به مدیریت بنگاه و سازمان مبنی بر آن که چیزی نادرست است عمل می‌کند (Hirschman, 1988: 219). در نقطه‌ی مقابل اعتراض تلاشی است جهت اصلاح و شاید بهبود رابطه از طریق اظهار گلایه‌ها، نگرانی‌ها و درخواست‌ها برای بهبود. واکنش به صورت اعتراض به حوزه‌ی سیاست تعلق دارد اما بخش اعظم واکنش به صورت خروج حوزه‌ی اقتصاد را در بر می‌گیرد چون عملکرد بازار کالاها، خدمات و مشاغل است که بدیل‌هایی را به مصرف‌کنندگان، خریداران و کارکنان پیشنهاد می‌دهد که به هر دلیلی از شرکای کنونی مبادله ناراضی هستند (Ibid).

نقش اعتراض وقتی در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد که خروج یا اصلاً ممکن نیست یا مشکل، پرهزینه و آسیب‌زا است. چنین چیزی برای گروه‌های اولیه‌ی خاصی مطرح است که

1. Family economics
2. Exit
3. Voice
4. Albert Hirschman

فرد در آن متولد می‌شود مانند خانواده، گروه نژادی یا جامعه مذهبی و ملت یا آن سازمانهایی که فرد با هدف باقی ماندن در یک دوره طولانی به آنها ملحق می‌شود از قبیل مدرسه، ازدواج، حزب سیاسی و بنگاه (Ibid).

با این وصف از میان مفاهیم خروج و اعتراض، می‌توان پدیده طلاق را نیز مطرح کرد. ازدواج در دنیای امروزی یکی از ساده‌ترین مثال‌های خروج-اعتراض است. وقتی یک ازدواج با مشکل مواجه می‌شود، زوجین می‌توانند یا از طریق صحبت و اظهار نظر رابطه خود را بازسازی کنند یا آن که طلاق بگیرند (Ibid: 223). در این حالت طلاق به مثابه خروج از رابطه زناشویی است و باقی ماندن در قالب ازدواج و تلاش برای بهبود رابطه زناشویی نمودی از اعتراض است. نکته قابل ملاحظه نقش آلاکلنگی^۱ خروج و اعتراض است یعنی هر چه شرایط برای مؤثر واقع شدن اعتراض نامساعدتر شود، گزینه خروج بیشتر اهمیت می‌یابد. مثلاً وقتی ماندن زوجین در کنار یکدیگر دشوارتر می‌شود، راه حل طلاق بیش از پیش ممکن می‌شود. در مقابل، هر چه زمینه برای مؤثر واقع شدن اصلاح امور از طریق اعتراض روشن‌تر باشد، احتمال خروج کاهش می‌یابد. در این صورت امکان وقوع طلاق کم‌تر خواهد بود. به منظور ارائه مثالی از کارکرد دو مفهوم خروج و اعتراض در امر طلاق به تغییر قانون طلاق در آمریکا اشاره می‌شود.

در سال ۱۹۷۰ در ایالت کالیفرنیا آمریکا، قانون طلاق تغییر یافت به صورتی که امکان طلاق یک‌جانبه^۲ را داد. به جای الزام به اثبات مقصر بودن یکی از زوجین در برخی جنبه‌های رفتاری، قانون جدید وقوع طلاق را در زمانی که هر دوی زوجین یا یکی از آنها اظهار می‌نمود که ازدواج به طرز غیر قابل بازگشتی با شکست مواجه شده، ممکن می‌ساخت. چنین شرایطی باعث تسهیل خروج (طلاق) و تضعیف اعتراض شد. طبق قانون قبلی دعاوی حقوقی بسیار مناقشه‌آمیز و پرهزینه بودند که به نوعی تبعیض علیه فقرا محسوب می‌شد. نتیجه آن شد که از هر دو ازدواج یکی از آنها به طلاق منجر گردید (Ibid). بنا بر این تغییر قانون طلاق زمینه را برای خروج آسان‌تر و زودتر از خانواده مهیا ساخت.

1. See-saw

2. No-fault divorce

هدف از مطرح ساختن دو مفهوم خروج و اعتراض در تبیین تصمیم‌سازی برای طلاق، زمینه‌سازی برای شناسایی عوامل مؤثر بر طلاق و آزمون فرضیه با استفاده از الگوهای رگرسیونی است. بدین منظور از نظریه مطلوبیت بر اساس تصمیم برای طلاق یا تداوم زندگی زناشویی استفاده می‌شود.

۳. چهارچوب نظری و فرضیه‌ها

بکر^۱ (۱۹۹۳) شرط وقوع طلاق و انحلال خانواده را بر اساس ثروت کالایی انتظاری^۲ به شرح زیر توضیح می‌دهد.^۳ یک زوج ریسک-خنثی^۴ اگر و فقط اگر شرایط زیر برقرار باشد، با توافق طرفین طلاق خواهند گرفت:

$$Z^m < Z_d^m \text{ و } Z^f < Z_d^f \quad (۱)$$

در رابطه (۱) Z^m و Z_d^m به ترتیب ثروت کالایی انتظاری شوهر از مزدوج ماندن و مطلقه شدن است. Z^f و Z_d^f نیز به همین ترتیب برای زن تعریف می‌شود. به نظر بکر اگر چانه-زنی ارزان و آسان باشد، شرط لازم و کافی (۱) را می‌توان به صورت زیر بیان داشت:

$$Z_{mf} \equiv Z^m + Z^f < Z_d^m + Z_d^f \equiv Z_d^{mf} \quad (۲)$$

آشکار است که اگر نابرابری (۲) برقرار نباشد، نابرابری‌های (۱) نیز برقرار نخواهند بود. این امکان وجود دارد که شرط (۲) برقرار باشد اما در عین حال وضع یکی از زوجین با وقوع طلاق بدتر شود. بنابراین در باور بکر این مجموع ثروت کالایی یا به نوعی مجموع مطلوبیت زوجین است که شرط تحقق طلاق را تعیین می‌کند. یعنی زوجین به ارزیابی مجموع ثروت کالایی ازدواج می‌پردازند و اگر دریابند که این ثروت یا مطلوبیت جمعی کم‌تر از حالت طلاق است آن‌گاه طلاق اتفاق خواهد افتاد. این نتیجه‌گیری را می‌توان یک نقطه ضعف در تحلیل بکر دانست.

1. Becker

2. Expected commodity wealth

۳. در تحلیل بکر در آمد کالایی به طور یکنواخت با مطلوبیت در ارتباط است.

4. Risk-neutral

این امری بعید است که زوجین بر اساس منافع مشترک در ازدواج در مورد طلاق تصمیم بگیرند^۱ بلکه به نظر می‌رسد در صورت ایجاد اختلال در روند زندگی، هر یک از زوجین بر اساس منافع فردی و شخصی خود به گزینه طلاق می‌اندیشد. بر این اساس، بهتر است که تصمیم‌سازی برای طلاق را مبتنی بر مقایسه مطلوبیت فردی در دو وضعیت طلاق و عدم طلاق به بحث گذاشت.

بکر (۱۹۷۳) همچنین معتقد است که یک فرد نوعی هنگامی تصمیم به ازدواج می‌گیرد که دریابد مطلوبیت انتظاری حاصل از ازدواج بیش از آن مطلوبیتی است که با مجرد ماندن به دست می‌آورد. حال با الهام از مفهوم خروج-اعتراض، در بحث طلاق نیز از همین شیوه تصمیم‌سازی استفاده می‌شود اما در جهت عکس. در صورتی که زندگی زناشویی با ناگواری‌ها و تضادهایی رو به رو شود، هر یک از زوجین به طور انفرادی به ارزیابی گزینه‌های طلاق از یک سو یا باقی ماندن در خانواده علی‌رغم تلخ‌کامیها از سوی دیگر می‌پردازد و سپس نتیجه می‌گیرد که کدام گزینه مرجح است^۲. بر این مبنا، نمایش وضعیت تصمیم‌سازی فرد i ($i=m, f$) به صورت ذیل انجام می‌گیرد.

$$U_i^M < U_i^D \Rightarrow \text{خروج (طلاق)} \quad (۳)$$

$$U_i^M > U_i^D \Rightarrow \text{اعتراض (ادامه زندگی زناشویی)} \quad (۴)$$

بر خلاف نظر بکر در رابطه با شرط (۲)، روابط (۳) و (۴) دو شرط لازم و نه کافی برای اقدام به طلاق یا ادامه زندگی مشترکند. دلیل کافی نبودن این شروط آن است که امکان دارد مثلاً یکی از زوجین مطلوبیت انتظاری حاصل از طلاق (U^D) را بیش از مطلوبیت باقی ماندن در ازدواج (U^M) تصور کند اما امکان طلاق و جدا شدن از همسر برایش مهیا

۱. شاید دلیل چنین نحوه تبیین از سوی بکر تأثیرپذیری او از این باور باشد که طلاق باید بر اساس توافق طرفین صورت گیرد و به همین دلیل محصول کالایی مشترک در دو حالت ازدواج و طلاق اهمیت دارد.

۲. همان‌گونه که هر شمن اعتقاد دارد گزینه خروج وقتی انتخاب می‌شود که رابطه‌ای مشابه با فرد یا سازمان دیگری قابل دسترس باشد. این موضوع در مورد طلاق لزوماً نمی‌تواند صحیح باشد یعنی ممکن است یکی از زوجین مطلوبیت حاصل از تنها زندگی کردن را بیش از زندگی در قالب ازدواج بداند و لذا طلاق را برگزیند.

نباشد^۱. همچنین ممکن است فرد منفعت را در عدم طلاق بدانند اما چون همسرش نفع خود را در طلاق می‌بیند و به فرض حق قانونی طلاق نیز با اوست، لذا از همسر خود جدا شود. بخش مهم‌تر بحث، عواملی هستند که باعث می‌شوند زوجین به انتخاب گزینه طلاق روی آورند. این موضوع در مقایسه با مراحل قبلی در چرخه زندگی خانوار کم‌تر مورد عنایت اقتصاددانان قرار داشته است و منابع کمی در راستای تحلیل این مسأله یافت می‌شوند. با این حال تحلیلی بر اساس رهیافت مطلوبیت ارائه می‌شود تا بتوان شرایط و عوامل زمینه‌ساز طلاق را شناسایی نمود. این الگو پیش‌بردی در تحلیل پدیده طلاق است که وجه تمایز قابل توجهی نیز با تحلیل بکر دارد. این تمایز به نحوه تصریح تابع مطلوبیت، استفاده از محدودیتهای بودجه‌ای و ملحوظ داشتن عایدی ازدواج که با وقوع طلاق از دست خواهد رفت بر می‌گردد. مسأله بسیار مهم دیگر در نظر داشتن برخی جنبه‌های واقعی در تصمیم‌سازی برای طلاق است که با شرایط خانواده ایرانی ارتباط زیادی دارد از جمله دخالت دادن وجود فرزندان در این امر. به علاوه این الگو امکان طرح و آزمون طیف متنوع‌تری از فرضیه‌ها را فراهم می‌سازد که در ادامه بحث به آن پرداخته خواهد شد.

مطلوبیت هر یک از زوجین به طور انفرادی به صورت تابعی از تعداد فرزندان و مصرف کالاهای خصوصی تعریف می‌شود: $U_i^j = U_i^j(N, X_i^j)$. حرف j نشان‌گر وضعیت زناشویی (ازدواج یا طلاق) است ($j=M, D$). علت در نظر گرفتن مطلوبیت انفرادی آن است که یک فرد بر اساس مطلوبیت انفرادیش در مورد طلاق تصمیم‌گیری می‌کند. اکنون قید بودجه پیش روی فرد در دو وضعیت باقی ماندن در رابطه زناشویی و طلاق تصریح می‌شوند:

$$E_{n_i} + E_{x_i}^M = \beta_i \left(\sum_i w_i^M L_i^M \right) = I_i^M, \quad \sum_i \beta_i = 1 \quad (5)$$

۱. حتی ممکن است که شرایط طلاق مهیا باشد اما فردی که منفعت شخصی خود را در طلاق می‌بیند باز هم تصمیم به جدایی نگیرد. این حالت می‌تواند مثلاً به دلیل برخی تعلقات به خانواده باشد که مهم‌ترین و شایع‌ترین مصداق آن در نظر گرفتن وضعیت نابسامان فرزندان پس از طلاق باشد. البته اگر مطلوبیت فرزندان در تابع مطلوبیت والدین حضور داشته باشد، در این صورت ممکن است که پدر یا مادر مطلوبیت ماندن در قالب ازدواج را بالاتر بدانند و اقدام به طلاق نکند.

$$E_{n_i} + E_{x_i}^D = W_i^D L_i^D = I_i^D \quad (۶)$$

در روابط بالا، E_{n_i} مخارجی است که یکی از زوجین (فرد i) برای فرزندان خود می‌کند. در واقع فرض ضمنی آن است که هر دوی زوجین بخشی از درآمد خود را صرف فرزندان می‌کنند و در این کار شراکت دارند. همچنین فرض می‌شود که مخارج فرزندان در دو وضعیت طلاق و عدم طلاق یکسان است یعنی همان میزان که در قالب ازدواج بر روی فرزندان هزینه می‌شود در صورت طلاق نیز فرد مطلقه برای فرزندان هزینه می‌کند. دلیل اتخاذ این فرض آن است که فرزندان به هر دوی زوجین تعلق دارند و نه صرفاً به یکی از آن دو و این تعلق همیشگی است. از این روست که از فرزندان به عنوان تعهد دائمی^۱ تعبیر می‌شود. همچنین این موضوع محل بحث مسأله «سوار مجانی»^۲ است بدان معنا که با جدا شدن زوجین از یکدیگر ممکن است هر یک تلاش کند تا سرپرستی فرزندان را بر عهده دیگری گذارد تا بار تکفل آن‌ها را متحمل نشود. اما خانواده محل ابتلای این مشکل نیست چرا که فرزندان به مثابه محصول جمعی والدین به شمار می‌روند. وابستگی و نوع دوستی والدین نسبت به فرزندان بر مشکل سوار مجانی مرتبط با تهیه کالاهای عمومی فائق می‌آید (Weiss and Willis, 1985) و در نتیجه هر یک از والدین تلاش می‌کند تا از بار مسؤولیت خود در قبال فرزندان شانه خالی نکند و به این ترتیب است که مشکل مذکور در موضوع طلاق بروز نمی‌کند. به عبارت دیگر یکسان در نظر گرفتن مخارج بر روی فرزندان توسط هر یک از زوجین نشانی از عدم وجود و ظهور مسأله سوار مجانی است.

E_{x_i} مخارج مربوط به کالاهای مصرفی است که فرد i متحمل می‌شود. از آنجا که سطح قیمت در دو وضعیت طلاق و عدم طلاق یکسان در نظر گرفته می‌شود، لذا تفاوت در میزان مخارج کالاها منعکس کننده تفاوت در میزان مصرف کالاهاست (X_i) و I_i^M و I_i^D به ترتیب درآمد قابل تصرف فرد i در وضعیت متأهل ماندن و طلاق است. در قید (۵) ملاحظه می‌شود که هر یک از زوجین نسبتی (β_i) از مجموع درآمد خانواده را تصاحب می‌کند و لذا می‌توان از آن به ضریب توزیع درآمد درون خانوار تعبیر کرد. به عبارت

1. Permanent commitment

2. Free-rider problem

دیگر زوجین درآمد خود را با یکدیگر انباشت می‌کنند و بر اساس معیاری برای توزیع، آن را میان خود تقسیم می‌کنند.

آنچه در این جا مهم می‌نماید، دو نرخ دستمزد w^M و w^D است که به ترتیب دستمزد در حالت ازدواج و طلاق‌اند. مطالعات قابل توجهی در زمینه منافع ازدواج وجود دارند که نشان می‌دهند ازدواج دارای منفعی به صورت افزایش درآمد یا دستمزد است که با عنوان عایدی یا پاداش ازدواج^۱ شناخته می‌شود. به عنوان چند نمونه می‌توان مطالعات بنهم^۲ (۱۹۷۴)، کنی^۳ (۱۹۷۸ و ۱۹۸۳)، شونی^۴ (۱۹۹۵) و مهربانی (۱۳۹۳) را نام برد. بدین دلیل در صورت خروج فرد از ازدواج یا وقوع طلاق انتظار می‌رود که عایدی مذکور تا حدی از بین برود. به عنوان یک نمونه از مطالعات انجام شده در این ارتباط می‌توان به مطالعه جارویس و جنکینز^۵ (۱۹۹۹) اشاره نمود. آنها با استفاده از نمونه‌ای مشتمل بر ۵۵۰۰ خانوار که ۱۰۰۰۰ نفر را پوشش می‌داد، به بررسی رابطه میان جدایی و طلاق زوجین با درآمد آنها در قبل و بعد از انحلال خانواده در بریتانیا و در فاصله سال‌های ۹۴-۱۹۹۱ پرداختند. نتایج بررسی تغییرات میانه درآمد و تغییرات درصدی سطح درآمد نشان داد که فروپاشی زندگی زناشویی با کاهش درآمد مردان و زنان همراه است. از این رو انتظار می‌رود که نرخ دستمزد با وقوع طلاق کاهش یابد ($w^D < w^M$). بر این اساس می‌توان تفاضل این دو نرخ دستمزد ($w^M - w^D$) را عایدی حاصل از ازدواج دانست. این ویژگی نقشی تعیین‌کننده در تحلیل تصمیم‌سازی برای طلاق دارد. علاوه بر نرخ دستمزد میزان عرضه نیروی کار یا اشتغال نیز با تغییر وضعیت تأهل متحول می‌شود. الگوهای نظری معطوف به تحلیل تخصیص زمان بین کار خانگی و بازاری مؤید این موضوع هستند که با وقوع ازدواج، مردان در بازار کار تخصص پیدا می‌کنند و زنان به سوی تخصصی شدن در تولید خانگی می‌روند (بکر، ۱۹۷۳؛ مهربانی، ۱۳۹۱؛ مهربانی و همکاران، ۱۳۹۳). معنای این مطلب

1. Marriage premium

2. Benham

3. Kenny

4. Schoeni

5. Jarvis and Jenkins

افزایش عرضه کار مردان پس از ازدواج و در نتیجه کاهش آن در صورت طلاق است. عکس این موضوع برای زنان صادق است. در این ارتباط می‌توان یافته پارسونز^۱ (۱۹۷۷) را مورد توجه قرار داد که نشان داد مردان متأهل حدوداً ۲۶۰ ساعت بیش از مردان مجرد در طول سال کار می‌کنند.

با این مقدمات می‌توان تصمیم به طلاق یا عواملی که ثبات زناشویی را تضعیف می‌کنند، مورد بررسی قرار داد. در وهله اول مقوله مهم درآمد مد نظر قرار می‌گیرد. مسأله مهم تفاوت درآمد مردان و اثر آن بر نحوه تصمیم‌سازی برای طلاق است. این موضوع از آنجا حائز اهمیت است که مردان مهم‌ترین دریافت‌کنندگان درآمد در خانواده (در مقایسه با زنان) هستند و در جامعه امروز ایران حق قانونی طلاق هم با آنان است. از این رو بررسی اثر درآمد مردان بر احتمال طلاق بیشتر مورد توجه خواهد بود.

یک مرد متأهل در می‌یابد که اگر از همسر خود جدا شود، درآمدی برابر با حاصل ضرب دستمزد (w^D) در میزان اشتغال (L^D) را کسب خواهد کرد در حالی که می‌داند هم دستمزد و هم عرضه کار او کاهش خواهد یافت. به عبارت دیگر منافع یا عایدی حاصل از ازدواج را از دست خواهد داد. اما آنچه در تصمیم‌سازی یک مرد برای طلاق اهمیت دارد درآمد قابل تصرف در دو وضعیت ممکن یعنی I_m^D و I_m^M است. چون درآمد ناشی از کار مرد در قالب خانواده با درآمد همسر جمع شده و سپس تسهیم درآمد انجام می‌شود لذا نمی‌توان به طور قطع در مورد تغییر درآمد قابل تصرف مرد اظهار نظر نمود. با این حال چون مسأله اثر درآمد مردان است می‌توان با توسل به مقوله عایدی ازدواج تکلیف این مسأله را روشن ساخت. بکر (۱۹۷۳) نشان داد که عایدی ازدواج رابطه‌ای مثبتی با درآمد دارد. یعنی هر چه درآمد یک مرد بالاتر باشد، نفع بیشتری در پی ازدواج نصیب او می‌شود. پیرو این مطلب می‌توان دریافت که اگر درآمد قابل تصرف مرد در حالت ازدواج بیش از حالت طلاق باشد، در این صورت هر چه درآمد ناشی از کار بیشتر باشد تفاوت درآمد قابل تصرف او در دو حالت یاد شده ($I_m^M - I_m^D$) نیز بیشتر خواهد بود. حال که

چنین است می‌توان اثر درآمد را به طرز شفاف‌تری درک کرد. مرد پردرآمد با وقوع طلاق درآمد بیشتری را از دست خواهد داد و طبق روابط (۵) و (۶) میزان کاهش در مخارج بر روی کالاها (E_{x_m}) و در نتیجه کاهش مصرف کالاها (X_m) برای او بیشتر بوده ($X_m^D < X_m^M$) و لذا مطلوبیت او با کاهش بیشتری در مقایسه با یک مرد کم درآمد رو به رو خواهد شد. بنا بر این مردان پر درآمدتر تمایل کم‌تری به طلاق خواهند داشت و در صورت بروز نابسامانی در ازدواج به احتمال بیشتری رابطه (۴) در مورد آن‌ها صادق خواهد بود.

خارج از چارچوب رهیافت مطلوبیت نیز استدلال‌هایی در حمایت از اثر منفی وضعیت درآمدی بر میزان طلاق ارائه شده است. فشارهای مالی در طول زمان ارتباط زن و شوهر را متأثر می‌سازد. این فشارها می‌تواند باعث گوشه‌گیری، فشار عاطفی و افسردگی در افراد شود. زوج‌ها آشکار یا پنهان سعی در کنترل یکدیگر می‌کنند یا یکی از آن‌ها دیگری را به خاطر مشکلات مالی سرزنش می‌کند. همچنین فقر باعث کاهش عزت نفس مرد می‌شود و در نتیجه سبب بروز استبداد یا واکنش‌های مایوس‌کننده نسبت به دیگران از جمله همسر می‌شود و این مسائل باعث تشدید تنش‌های زناشویی می‌شود (هنریان و یونسی، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

برخی شواهد تجربی نیز وجود دارند که از اثر منفی درآمد مردان بر احتمال طلاق حمایت می‌کنند. به عنوان مثال بکر و همکاران (۱۹۷۷) بر اساس داده‌های مربوط به مردان سفید پوست ۳۵ تا ۵۵ ساله آمریکایی در ۱۹۶۷ دریافتند که درآمد تا سطح حداقل ۴۰۰۰۰ دلار در سال اثر منفی بر احتمال وقوع طلاق دارد. ویس و ویلیس^۱ (۱۹۹۷) نیز به منظور بررسی این رابطه از ۷۵۸۸ مشاهده مربوط به دانش‌آموزان سال آخر دبیرستان در سال ۱۹۷۲ که شش بار بعد از آن سال مورد مصاحبه قرار گرفتند، استفاده نمودند. مطالعه آن‌ها نیز مؤید اثر منفی درآمد مردان بود به این ترتیب که افزایش غیر منتظره در توان درآمدی شوهران خطر طلاق را کاهش می‌داد.

زنان طرف دیگر تصمیم‌سازی برای طلاق هستند و بخشی از متون اقتصادی طلاق به اثر درآمد و اشتغال آن‌ها بر وقوع طلاق اختصاص یافته است. به منظور پوشش نظری این مطلب ابتدا حالتی تصور می‌شود که یک زن متأهل درآمدی از بازار کار کسب نمی‌کند و خانه‌دار است. چنین زنی در صورت ادامه زندگی مشترک به نسبت β_r از درآمد شوهرش را به دست می‌آورد اما اگر طلاق بگیرد هرگونه منبع درآمدی را از دست خواهد داد مخصوصاً که به دلیل عدم برخورداری از تجربه شغلی و حرفه‌ای امکان یافتن شغل پس از طلاق برای او پایین خواهد بود. بنا بر این می‌توان انتظار داشت که درآمد قابل تصرف زن در خانواده منهای درآمد او پس از طلاق مقدار مثبتی باشد. شواهدی نیز وجود دارند که کاهش درآمد زن به دنبال طلاق را تأیید می‌کنند. به عنوان مثال جارویس و جنکینز (۱۹۹۹) در مطالعه‌ای به این نتیجه دست یافتند که جدایی زناشویی با کاهش قابل ملاحظه درآمد واقعی زنان همراه است. هافمن^۱ (۱۹۷۷) نیز با مطالعه بر روی نمونه‌ای مشتمل بر بیش از ۲۴۰۰ زن دریافت که وضع اقتصادی زنان پس از طلاق بدتر می‌شود.

حالت دیگر آن است که زن شاغل باشد و نرخ دستمزد w_r را در بازار کسب کند، قطعاً تفاضل درآمد قابل تصرف وضعیت نکاحی و طلاق نسبت به حالت قبلی کاهش می‌یابد به ویژه که با وقوع طلاق میزان عرضه کار بازاری او افزایش می‌یابد و حتی ممکن است که درآمد او پس از طلاق را در وضعیتی برتر از درآمد قابل تصرف در زندگی زناشویی قرار دهد.

با این وصف اگر از تغییر میزان عرضه کار در پی طلاق اغماض شود، می‌توان اثر تفاوت درآمد زنان بر تصمیم به طلاق را بررسی نمود. از آن‌جا که دستمزد زنان معمولاً کم‌تر از دستمزد مردان است، افزایشی در دستمزد زن (با ثابت نگه داشتن درآمد شوهر) منافع ناشی از تقسیم نیروی کار در ازدواج را کاهش می‌دهد و لذا احتمال طلاق را بالا می‌برد. به علاوه: «اثر استقلال»^۲ این تأثیر را تقویت نیز می‌کند: نرخ دستمزد بالاتر توان زن در تأمین خود و فرزندانش پس از طلاق را ارتقاء می‌دهد. بنا بر این در میان زنانی که زندگی

1. Hoffman

2. Independence effect

زناشویی نابسامانی دارند، آن عده که درآمد بالاتری دارند راحت‌تر اقدام به طلاق می‌کنند (Lehrer, 2003: 57; Lehrer, 2008: 465). وقتی چشم‌انداز درآمدی زنان بهبود یابد آن‌ها در می‌یابند که در خارج از زندگی زناشویی می‌توانند عایدی قابل توجه‌تری را کسب کنند. بر این اساس زنان پر درآمد می‌توانند مصرف خصوصی بیشتری را پس از طلاق نسبت به زنان کم درآمد تجربه کنند یا به زبان ریاضی قدر مطلق تفاضل $X_f^D - X_f^M$ برای زنان پر درآمد بزرگ‌تر خواهد بود و از این رو این گروه از زنان به احتمال بیشتری با وضعیت نشان داده شده در رابطه (۳) مواجه می‌شوند. پس انتظار بر آن است که درآمد زنان اثر مثبت بر احتمال وقوع طلاق داشته باشد. بکر و همکاران (۱۹۷۷) نیز در همین ارتباط چنین اظهار می‌کنند که افزایش ارزش انتظاری متغیرهایی همانند درآمد زنان نسبت به درآمد مردان که در دسته‌بندی بهینه زوجین^۱ به طور منفی طبقه‌بندی می‌شوند، احتمال طلاق را افزایش می‌دهند (Becker et al. 1977: 1156). این انتظار بدون حمایت تجربی نیز نیست. ویس و ویلیس (۱۹۹۷) در مطالعه خود دریافتند که افزایش درآمد زنان خطر طلاق را افزایش می‌دهد.

تأثیر وضعیت درآمدی زنان بر نگرش نسبت به طلاق زمینه را برای شناسایی اثر وضعیت شغلی نیز مهیا می‌سازد. شاغل بودن همانند پر درآمد بودن عمل می‌کند و حس استقلال اقتصادی را در زنان تقویت می‌کند و انتظار دستیابی به منافع و مطوبیت بالاتر با وقوع طلاق را قوی‌تر می‌نماید. نتیجه آن است که اشتغال زنان نیز عاملی است که در جهت افزایش احتمال انتخاب گزینه طلاق از سوی زنان عمل می‌کند.

بحث از تصمیم‌سازی متفاوت مرد و زن با توجه به درآمد در زمینه طلاق، حدس در مورد تمایز جنسیتی تصمیم به طلاق را تقویت می‌کند. آنچه که به این مطلب دامن می‌زند، درجه بالای استقلال اقتصادی مردان در مقایسه با زنان و همچنین تمایز جنسیتی نرخ دستمزد (درآمد) در بازار اشتغال به نفع مردان است. از آنجا که زنان از لحاظ اقتصادی بیشتر به شوهران خود اتکا دارند تا مردان به همسران خود و چون مردان در شرایط مساوی

با زنان از درآمد بالاتری برخوردارند بنا بر این حدسی به ذهن متبادر می‌شود مبنی بر آن که با ثابت بودن شرایط میان مردان و زنان، انگیزه طلاق در میان مردان بیشتر باشد چون انتظار می‌رود که مطلوبیت انتظاری ناشی از طلاق برای مردان بیش از زنان است.

سایر عوامل مؤثر بر طلاق

تا اینجا بحث زمینه شکل‌گیری انگیزه طلاق شناسایی شد اما به منظور دست یافتن به واقعیت‌های پدیده طلاق و انحلال خانواده ضروری است تا سایر عوامل تعیین‌کننده طلاق نیز در بحث لحاظ گردند. در این راستا از منابع و مطالعات موجود بهره گرفته می‌شود و برخی از مهم‌ترین عوامل که در ارائه شواهد از آنها استفاده می‌شود، معرفی می‌گردند. آموزش: یکی از عواملی که از دیدگاه بکر بر منافع ازدواج مؤثر است و لذا بر ثبات ازدواج نیز تأثیر دارد، آموزش است. بکر (۱۹۷۳) بیان داشت که عایدی مرد و زن از ازدواج در مقایسه با مجرد ماندن به طور مثبت زیر تأثیر سرمایه انسانی آنها قرار دارد که البته آموزش نیز یکی از مصادیق بارز آن قلمداد می‌گردد. بر این اساس هر چه سطح آموزش زوجین بالاتر باشد انگیزه آنها برای طلاق کم‌تر خواهد بود. اما بکر و همکاران (۱۹۷۷) علاوه بر این، بعد دیگری از اثر آموزش را آشکار ساختند که بر مبهم بودن اثر خالص آموزش دلالت داشت. به باور آنها روی دیگر سکه آن است که ازدواج‌های اتفاق افتاده میان افراد برخوردار از سطوح بالاتر آموزش با منافع کم‌تری همراه است چون نوعاً تخصصی شدن میان زوجین در این ازدواج‌ها کم‌تر است زیرا زنان باسوادتر مشارکت بیشتری در نیروی کار دارند (Becker et al., 1977: 1146-1147). آنها به طور تجربی به بررسی این موضوع پرداختند اما به رابطه با ثباتی از لحاظ علامت و معناداری آماری دست نیافتند.

همچنین منکر و رنکین^۱ (۱۹۸۵) بر اساس داده‌های مربوط به طلاق در ایالت کالیفرنیا در سال ۱۹۷۷ به این نتیجه رسیدند که رابطه مثبت میان آموزش و طول مدت زندگی زناشویی تأیید نمی‌شود. ویس و ویلیس (۱۹۹۷) به اثر مثبت (منفی) آموزش مردان و زنان بر ثبات

1. Maneker and Rankin

ازدواج (طلاق) رسیدند. این یافته منطبق با پیش‌بینی نظری بکر (۱۹۷۳) است مبنی بر این که آموزش اثر مثبتی بر منافع ازدواج و ثبات آن دارد. در حالی که تیزنگک^۱ (۱۹۹۲) در پی بررسی اثر تفاوت‌های اقتصادی- اجتماعی بر طلاق به این نتیجه رسید که خطر بی‌ثباتی ازدواج در میان زوج‌هایی بیشتر است که از لحاظ آموزشی ناهمگون‌اند اما وی کائو و همکاران^۲ (۲۰۱۰) بر اساس نمونه‌ای مشتمل بر ۱۰۷۴ زوج هم‌زیست و ازدواج کرده در سوئیس متوجه شدند که بر خلاف انتظارشان احتمال طلاق برای زوج‌های دارای سطوح متفاوت و ناهمگون آموزش کم‌تر است. ملاحظه می‌شود که آموزش از اثری متنوع بر وقوع طلاق برخوردار است. به منظور برآورد اثر آموزش در تحقیق حاضر از تعداد سالهای تحصیل افراد استفاده می‌شود که از رایج‌ترین شاخصهای آموزش محسوب می‌شود. بر این اساس شاخص آموزش برای فردی که دارای مدرک دیپلم است عدد ۱۲ را اختیار می‌کند. سن و مدت ازدواج: گفته می‌شود که سن به عنوان ویژگی‌ای شناخته می‌شود که همسان همسری مثبت در مورد آن به قوی‌ترین شکل بروز می‌کند. تفاوت سنی زیاد مخصوصاً وقتی که زن مسن‌تر از شوهر است می‌تواند عامل بی‌ثبات کننده ازدواج باشد (Lehrer, 2003: 59). یافته مطالعه وی کائو و همکاران (۲۰۱۰) نیز مؤید بالا بودن احتمال طلاق در صورت مسن‌تر بودن زنان از شوهران است. شاید دلیل اثر منفی اختلاف سنی بر ثبات ازدواج آن باشد که زوجین با اختلاف سنی زیاد از سلاقی متفاوت و لذا میزان پایین تفاهم برخوردارند. با آن که انتظار می‌رود اختلاف سن اثر مثبت بر احتمال طلاق داشته باشد اما سن افراد تمایل به اثر منفی دارد زیرا هر چه سن بالاتر باشد گزینه‌های ازدواج مجدد در پیش روی افراد کم‌تر می‌شود و انگیزه آن‌ها برای طلاق را کاهش می‌دهد. یافته‌های بکر و همکاران (۱۹۷۷) نیز تا حدودی به این مطلب اشاره دارد. به عقیده آن‌ها سن به آن گروه از ویژگی‌های شخصی تعلق دارد که با همسان همسری مثبت در آمیخته است.

موضوع دیگر مرتبط با سن، سن ازدواج و مدت ازدواج است. انتظار می‌رود افزایش سن ازدواج از احتمال طلاق بکاهد. دلیل آن است که افرادی که در سنین نسبتاً پایین ازدواج

1. Tzeng

2. Vi Cao et al.

می‌کنند با هزینه‌های جستجوی بیشتری رو به رو باشند و اطلاعات کم‌تری از خودشان، همسرانشان و بازار ازدواج در اختیار داشته باشند (Becker et al. 1977: 1156). به عبارت دیگر وقتی ازدواج در سن بالاتری رخ دهد، فرد زمان کافی برای یافتن همسری متناسب با خود را می‌یابد و از این رو درجه ثبات ازدواج افزایش می‌یابد. یافته‌های تجربی به دست آمده توسط بکر و همکاران (۱۹۷۷)، بوث و ادواردز^۱ (۱۹۸۵) و لهرر^۲ (۲۰۰۸) مهر تأییدی بر اثر منفی سن ازدواج بر احتمال طلاق و بی‌ثباتی زناشویی است. در مطالعه هنریان و یونسی (۱۳۹۰) که بر روی ۴۹۲ نفر که جهت مشاوره برای حل مشکل زناشویی به گروه مشاوره دادگاه‌های خانواده تهران مراجعه کرده بودند انجام شد، بیشترین درصد فراوانی از لحاظ سن ازدواج به گروه سنی ۲۰ تا ۳۰ ساله مربوط بوده اما در گروه‌های سنی ۳۰ تا ۴۰ و بالای ۴۰ سال این فراوانی کاهش نشان داده است.

علاوه بر سن ازدواج، مدت زندگی زناشویی نیز بر خطر طلاق مؤثر است. در این مورد نیز انتظار وجود رابطه منفی می‌رود. توضیح این رابطه چنین است که سرمایه خاص ازدواج^۳ مانند فرزندان، هماهنگی جنسی و آگاهی و شناخت از همسر با افزایش عمر ازدواج بیشتر می‌شود (Ibid: 1157). علی‌رغم این انتظار ویس و ویلیس (۱۹۹۷) رابطه مثبت میان مدت ازدواج و احتمال طلاق را مشاهده کردند، در حالی که هنریان و یونسی (۱۳۹۰) وجود رابطه منفی میان مدت ازدواج و مشکلات زناشویی را در میان زوج‌های تهرانی یافتند. مدت ازدواج با تعداد سالهای زندگی زناشویی اندازه‌گیری می‌شود.

تفاوت در ویژگی‌های زوجین: تمایزات بیشتر در ویژگی‌های همسران مثلاً از لحاظ استعداد، زمینه اجتماعی، مذهب یا نژاد، احتمال طلاق را افزایش می‌دهد (Ibid). یکی از مهم‌ترین تمایزات که می‌تواند زمینه‌ساز بروز اختلاف و ناسازگاری میان زوجین شود و در نهایت به طلاق منتهی گردد تعلق به طبقات اقتصادی متفاوت است. بنا بر این در بررسی اثر عوامل مختلف بر طلاق نباید از این عامل غفلت ورزید.

1. Booth and Edwards

2. Lehrer

3. Marital-specific capital

انتخاب صحیح در همسرگزینی: بکر (۱۹۷۴) به نکته ظریفی اشاره می‌کند و آن نقش اعتقاد به اشتباه بودن ازدواج در از هم پاشیدن خانواده است. به باور او هر چه درک انسان از این موضوع بیشتر شود که ازدواج صورت پذیرفته یک اشتباه بوده است، انگیزه برای جدا شدن زوجین از یکدیگر نیز افزایش می‌یابد. چنین برداشتی می‌تواند حاصل کسب اطلاعات بیشتر در مورد همسر یا همسران بالقوه دیگر باشد. اگر اشتباه بودن انتخاب همسر آن‌قدر بزرگ باشد تا بر از دست دادن سرمایه ویژه ازدواج غلبه کند آن‌گاه وقوع طلاق محتمل خواهد بود (Becker, 1974: S23).

علاوه بر متغیرها و عوامل معرفی شده، برخی از مقوله‌ها نیز می‌توانند در انگیزه طلاق دخیل باشند. از جمله این عوامل می‌توان داشتن (تمایل به) دو یا چند همسر توسط مرد و میزان علاقه به همسر را نام برد. در صورتی که مرد بیش از یک همسر داشته باشد، احتمال آن که هم مرد و هم یکی از همسرانش خواهان طلاق باشند افزایش می‌یابد. زیرا در این شرایط مرد احساس می‌کند که حتی با وقوع طلاق از داشتن همسر و زندگی زناشویی محروم نمی‌شود و زن نیز تمایلی به داشتن رقیب در امر همسراری ندارد. برای سنجش این عامل در مورد مردان از یک متغیر مجازی استفاده می‌شود که در صورت تمایل مرد به ازدواج مجدد و داشتن همسری دیگر عدد یک و در غیر این صورت صفر را اختیار می‌کند. در مورد زنان نیز اینگونه عمل می‌شود که اگر شوهرشان همسر دیگری داشته باشد عدد یک و در غیر این صورت صفر در نظر گرفته می‌شود. علاوه بر این دوست داشتن همسر می‌تواند به عنوان مانعی بر سر راه طلاق باشد. نحوه اندازه‌گیری متغیر اخیر به این صورت است که از افراد خواسته شده تا به میزان علاقه به همسر خود از صفر تا ۲۰ امتیاز دهند. هر چه این عدد بالاتر باشد نشان از علاقه بیشتر دارد.

بحث حاضر زمینه مناسبی برای ورود به جزئیات بیشتر راجع به عوامل تعیین‌کننده طلاق و ارائه فرضیه و سپس آزمون آن است. پیرو مباحث پیش گفته چهار فرضیه ذیل مطرح می‌شوند:

- فرضیه ۱. مردان پر درآمدتر تمایل کم‌تری به طلاق دارند.
- فرضیه ۲. با افزایش درآمد زنان، احتمال وقوع طلاق نیز افزایش می‌یابد.
- فرضیه ۳. اشتغال زنان ازدواج را بی‌ثبات می‌کند.
- فرضیه ۴. انگیزه طلاق در میان مردان بیش از زنان است.
- این فرضیه‌ها با استفاده از داده‌های جمع‌آوری شده از شهر تهران مورد آزمون قرار می‌گیرند.

۴. روش تحقیق و نمونه‌ها

روش تحقیق مورد استفاده در این مطالعه، روش پیمایشی است. این روش تحقیق جمعیت‌های کوچک و بزرگ را با انتخاب و مطالعه نمونه‌های منتخب از آن جوامع برای کشف میزان نسبی شیوع، توزیع و روابط متقابل متغیرهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد (رستگار خالد، ۱۳۸۵: ۱۷۰). روش تحقیق از ویژگی‌های ذیل برخوردار است.

واحد تحلیل: در پژوهش حاضر، با توجه به ماهیت مسأله تحقیق که نیاز به تحلیل رفتارهای فردی است، افراد، واحد تحلیل را تشکیل می‌دهند.

روش جمع‌آوری اطلاعات: با توجه به نوع روش تحقیق و واحدهای تحلیل، روش جمع‌آوری اطلاعات مبتنی بر نمونه‌گیری و مراجعه میدانی به نمونه‌های انتخابی است. ابزار جمع‌آوری اطلاعات نیز پرسشنامه است.

جامعه آماری: جامعه آماری طرح تحقیق شامل مردان و زنان متأهل دارای حداقل ۳۵ سال سن و ساکن شهر تهران است. از آنجا که شهر تهران سهم بسیار قابل توجهی از جمعیت کل کشور را داراست و در آن افرادی از اقوام و فرهنگ‌های مختلف موجود در کشور زندگی می‌کنند لذا نتایج حاصل از نمونه مورد استفاده می‌تواند حاوی نکات مفیدی باشد. دلیل دیگر انتخاب شهر تهران محدودیت در منابع مالی، نیروی انسانی و زمان است که مانع کسب اطلاعات از کل کشور می‌گردند.

شیوه نمونه‌گیری، از آنجا که امکان دسترسی به تمام واحدهای تحلیل وجود ندارد، ناگزیر از نمونه‌گیری از جامعه آماری با در نظر گرفتن ضوابط علمی هستیم. به منظور تعیین حجم نمونه از جدول تهیه شده توسط اسرائیل^۱ (۲۰۰۹) که بر اساس روش کوکران^۲ بدست آمده است، استفاده می‌شود. بر این مبنای، با در نظر گرفتن جامعه با بیش از ۱۰۰ هزار نفر جمعیت، در سطح اطمینان ۹۵٪ و درجه دقت نمونه‌گیری ۵/۵٪ به حداقل ۴۰۰ مشاهده نیاز است. در راستای تلاش برای آزمون چهار فرضیه بالا از سه نمونه مردان متأهل (۴۱۵ مشاهده)، زنان متأهل (۴۰۹ مشاهده) و نمونه کل متأهل‌ها (۸۲۴ مشاهده) استفاده می‌شود. تجزیه داده‌های مردان و زنان و تشکیل نمونه کل افراد متأهل این امکان را می‌دهد تا فرضیه ۴ که به تمایز جنسیتی در تصمیم‌سازی برای طلاق اشاره دارد را بتوان آزمون نمود. جهت تأمین نمونه تعیین شده، به صورت تصادفی به واحدهای تحلیل مراجعه شده است تا نمونه در بر گیرنده واحدهای تحلیل از نقاط مختلف تهران باشد. این داده‌ها در بهمن و اسفند ۱۳۹۰ جمع‌آوری شده‌اند.

۵. یافته‌ها

آزمون فرضیه‌ها با کمک برازش رگرسیونی انجام می‌گیرد به نحوی که متغیر وابسته عبارت است از احتمال طلاق. این متغیر به دو شیوه سنجش شده است. یکی به صورت یک سؤال دو گزینه‌ای که از مردان و زنان راجع به طلاق پرسیده شده است که آیا در صورت بروز نابسامانی در زندگی زناشویی یا عدم تفاهم، همسر خود را طلاق می‌دهند (از شوهر خود طلاق می‌گیرند) یا خیر. بنا بر این چنین متغیری از نوع مجازی (کیفی) است که اگر گزینه بله (طلاق) انتخاب شده باشد عدد یک به متغیر مذکور داده می‌شود و در صورت انتخاب گزینه خیر (عدم طلاق) صفر در نظر گرفته می‌شود. دیگر متغیر وابسته بدین ترتیب اندازه‌گیری شده است که از مردان و زنان در مورد احتمال وقوع طلاق پرسش گردید و از آنان خواسته شد تا احتمال وقوع طلاق را با انتخاب مقداری از صفر تا

1. Israel

2. Cochran

۲۰ معین سازند. از متغیر وابسته‌ای که به شیوه اول اندازه‌گیری شده است در نمونه مجزای مردان و زنان استفاده می‌شود و متغیر وابسته‌ای که به روش دوم سنجیده شده است در نمونه کل به کار گرفته می‌شود.

متغیرهای مستقلی که جهت توضیح تغییرات گرایش به طلاق در الگوهای رگرسیونی ظاهر می‌شوند اغلب در قسمت سوم معرفی شده‌اند که بیشتر آنها در مطالعات سایر محققان نیز مورد استفاده واقع گشته‌اند. نتایج برآورد معادلات رگرسیونی راجع به تصمیم‌سازی برای طلاق در جداول ۱ تا ۳ گزارش شده است. برآوردهای جداول ۱ و ۲ و سه ستون اول جدول ۳ به روش حداکثر راست‌نمایی^۱ انجام شده‌اند که در آنها از الگوی رگرسیونی لاجیت^۲ استفاده شده است. بنابراین در این دسته رگرسیونها متغیر وابسته عبارت خواهد بود از لگاریتم احتمال انتخاب طلاق به عدم طلاق. هر چند متغیر وابسته نسبت دو احتمال به یکدیگر است و لذا هر ضریب مقدار تأثیر متغیر مربوط بر احتمال انتخاب گزینه طلاق را مشخص نمی‌سازد اما رگرسیونهای تخمین زده شده برای آزمون فرضیه کفایت می‌کنند زیرا برای قضاوت در مورد فرضیه‌ها فقط علامت و معناداری آماری ضرایب اهمیت دارد. با این حال اثر نهایی^۳ هر متغیر که از لحاظ آماری معنادار باشد نیز گزارش خواهد شد تا اطلاعات بیشتری ارائه گردد. تمام برآوردهای الگوی لاجیت بر اساس کوواریانس‌های مستحکم^۴ به روش هابر/وایت^۵ انجام یافته‌اند.

نکته دیگر راجع به معادلات تخمین زده شده کوچک بودن معیار خوبی برازش است که دلیل آن استفاده از داده‌های مقطعی^۶ است. معمولاً در تخمین رگرسیونها بر اساس این نوع داده‌ها معیار خوبی برازش کوچکی مشاهده می‌شود.

1. Maximum Likelihood

۲. به منظور شناسایی الگوی رگرسیونی مناسب، آزمونهای هاسمر-لمشاو (Hosmer-Lemeshow) و آندروز (Andrews) بر اساس نمونه کل انجام شدند.

3. Marginal effect

4. Robust covariances

5. Huber/White

6. Cross sections

جدول ۱. تصمیم به طلاق توسط مردان (الگوی لاجیت)، متغیر وابسته: لگاریتم نسبت انگیزه طلاق به عدم طلاق

متغیرهای مستقل	رگرسیونها					
	(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)
درآمد	-۰/۰۰۰۴***	-۰/۰۰۰۴***	-۰/۰۰۰۵***	-۰/۰۰۰۴***	-۰/۰۰۰۵**	-۰/۰۰۰۴***
آموزش	(-۰/۰۰۰۰۲)	(-۰/۰۰۰۰۱)	(-۰/۰۰۰۰۵)	-۰/۰۰۰۶	(-۰/۰۰۰۰۸)	(-۰/۰۰۰۰۷)
سن				-۰/۰۰۴۱*	-۰/۰۰۴۳*	
اشتغال همسر				(-۰/۰۰۰۷۱)	(-۰/۰۰۰۷۱)	
سن ازدواج				-۰/۰۰۰۱	-۰/۰۰۱۵	
تعداد فرزند				-۰/۰۰۰۶		
علاقه به همسر	-۰/۰۰۶۵**	-۰/۰۰۷۷**	-۰/۰۱۲*			
سن همسر	(-۰/۰۰۰۴۳)	(-۰/۰۰۰۲۳)	(-۰/۰۰۱۶۱)			
مدت ازدواج	-۰/۰۰۳۳*	-۰/۰۰۳۰*	-۰/۰۰۳۸*			
تمایل به تعدد همسر	(-۰/۰۰۰۲۱)	(-۰/۰۰۰۰۹)	(-۰/۰۰۰۵۱)			
طبقه اقتصادی یکسان	۱/۱*	۱/۰۹*				
وضع اقتصادی بهتر خانواده شوهر از زن	(۰/۰۰۷۳)	(۰/۰۰۳۳)				
جزء ثابت	۰/۹۳*	۰/۸*	۲/۶*	۱/۲	۱/۲***	-۰/۸*
R ² مکفادن	(۰/۰۰۶۱۷)	۰/۸	۲/۶*	۱/۲	۱/۲***	-۰/۸*
تعداد مشاهدات	۰/۴	۰/۷	۲/۶*	۱/۲	۱/۲***	-۰/۸*
	۰/۱۰۲	۰/۰۷۹	۰/۰۶۷	۰/۰۳۲	۰/۰۳۵	۰/۰۰۷
	۳۸۰	۳۸۰	۳۸۰	۳۷۸	۳۸۹	۳۹۲

نکته: اعداد داخل پرانتز در زیر ضرایب معنادار از لحاظ آماری، اثر نهایی ضریب مربوط است. * معنادار در سطح احتمال ۱٪، ** معنادار در سطح ۵٪ و *** معنادار در سطح ۱۰٪ هستند.

جدول ۲. تصمیم به طلاق توسط زنان (الگوی لاجیت)، متغیر وابسته: لگاریتم نسبت انگیزه طلاق به عدم طلاق

رگرسیونها						متغیرهای مستقل
(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۲)	(۱)	
-۰/۰۰۰۵	-۰/۰۰۱	-۰/۰۰۰۳	-۰/۰۰۰۲	-۰/۰۰۰۲	۰/۰۰۰۱	درآمد
۰/۱۲۶ ^{**}	۰/۱۱ ^{**}	۰/۱۲۹ ^{**}	۰/۱۳ ^{**}	۰/۱ ^{**}		آموزش
(۰/۰۰۰۳)	(۰/۰۰۳۷)	(۰/۰۰۳۸)	(۰/۰۰۰۳)	(۰/۰۰۰۱)		سن
			-۰/۱۰۸ ^{**}	-۰/۰۹۷ ^{**}		تعداد فرزند
			(-۰/۰۰۰۳)	(-۰/۰۰۰۱)		
			-۰/۰۰۱			
-۰/۰۰۴۲	-۰/۱۱۷ ^{**}	-۰/۱۲۷ ^{**}	-۰/۱۲۴ ^{**}			علاقه به همسر
	(-۰/۰۰۰۴)	(-۰/۰۰۳۸)	(-۰/۰۰۰۳)			سن همسر
		-۰/۰۰۷۸ ^{**}				
		(-۰/۰۰۰۲۳)				
-۰/۰۰۷۱ ^{**}	-۰/۰۰۶۵ ^{**}					مدت ازدواج
(-۰/۰۰۰۰۲)	(-۰/۰۰۰۲۲)					اشتغال
	۰/۶۵					
-۰/۱۲۹ ^{**}						عرضه کار خانگی
(-۰/۱۲۹)						طبقه اقتصادی یکسان
۰/۰۰۷۵						
-۰/۱۲۸ ^{**}						درست بودن ازدواج
(-۰/۰۰۰۰۳)						چند همسری شوهر
۰/۲						
۱/۴	-۰/۰۰۳	۲/۳ ^{***}	۳/۳ ^{**}	۱/۱	-۱/۹ ^{**}	جزء ثابت
۰/۱۷ [*]	۰/۱۳۲	۰/۱۳۳	۰/۱۴۹	۰/۰۹۷	۰/۰۰۱	R^2 مکفادن
۳۸۳	۳۹۳	۳۹۷	۳۹۴	۳۹۴	۳۹۹	تعداد مشاهدات

نکته: اعداد داخل پرانتز در زیر ضرایب معنادار از لحاظ آماری، اثر نهایی ضریب مربوط است. * معنادار در سطح احتمال ۱٪، ** معنادار در سطح ۰.۵٪ و *** معنادار در سطح ۰.۱٪ هستند.

جدول ۳. تصمیم به طلاق، نمونه کل افراد متأهل

متغیرهای مستقل	متغیر وابسته: انگیزه طلاق روش برآورد: حداقل مربعات معمولی ^{††}			متغیر وابسته: لگاریتم انگیزه طلاق به عدم طلاق (الگوی لاجیت) روش برآورد: حداکثر راست نمایی [†]		
	(۲)	(۹)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)
درآمد	-۰/۰۰۰۴ ^{***}	-۰/۰۰۰۴ ^{***}	-۱/۷۸۱۰ ^{-۶}	-۰/۰۰۰۴ ^{***}	-۰/۰۰۰۴ ^{***}	۵/۵۸۱۰ ^{-۵}
آموزش	(-۱/۷۵)	(-۱/۷)	(-۰/۰۰۶)	(-۱/۷۶)	(-۱/۷۲)	(۰/۴)
جنسیت	۰/۰۷۵ ^{***}	۰/۰۸۷ ^{**}	۰/۰۹۱ ^{**}	۰/۰۴	۰/۰۵۱ ^{**}	۰/۰۵ ^{**}
سن	(۱/۹۵)	(۲/۲۸)	(۲/۷۹)	(۱/۵)	(۱/۸۸)	(۲/۳)
علاقه به همسر	۱/۱۹۷ ^{**}	۱/۶۱۳ ^{**}	۰/۹۳۳ ^{**}	۱/۱۸۵ ^{**}	۱/۱۸۵ ^{**}	۱/۱۸۵ ^{**}
مدت ازدواج	(۳/۲)	(۴/۴)	(۳/۴)	(۴/۴)	(۴/۴)	(۴/۴)
اشتغال زن	-۰/۰۹ ^{**}	-۰/۰۹ ^{**}	-۰/۰۹ ^{**}	-۰/۰۵۵ ^{**}	-۰/۰۵۵ ^{**}	-۰/۰۵۵ ^{**}
جزء ثابت	(-۶/۲)	(-۶/۲)	(-۶/۲)	(-۴/۸)	(-۴/۸)	(-۴/۸)
	-۰/۳۹ ^{**}	-۰/۳۹ ^{**}	-۰/۳۹ ^{**}	-۰/۱۱۳ ^{**}	-۰/۱۱۳ ^{**}	-۰/۱۱۳ ^{**}
	(-۷/۰)	(-۷/۱)	(-۷/۱)	(-۵/۳)	(-۵/۳)	(-۵/۳)
	-۰/۰۶۳ ^{**}	-۰/۰۶۳ ^{**}	-۰/۰۶۳ ^{**}	-۰/۰۴۴ ^{**}	-۰/۰۴۴ ^{**}	-۰/۰۴۴ ^{**}
	(-۴/۴)	(-۴/۴)	(-۴/۴)	(-۴/۳)	(-۴/۳)	(-۴/۳)
	۰/۷۶ ^{***}	۰/۷۰۹ ^{***}	۰/۷۰۹ ^{***}	۰/۱۸۵	۰/۱۸۵	۰/۱۸۵
	(۱/۸)	(۱/۶۷)	(۱/۶۷)	(۰/۷۵)	(۰/۷۵)	(۰/۷۵)
	۸۶ ^{**}	۱/۳ ^{**}	۱/۱۱ ^{**}	۰/۳۷	۱/۷ ^{**}	۲/۳ ^{**}
	(۷/۴)	(۸/۳)	(۲/۹۵)	(۰/۶۹)	(۲/۳)	(-۸/۵)
R^2 مکفادن	۰/۰۸۷	۰/۰۹۷	۰/۰۸۷	۰/۰۸۷	۰/۰۹۷	۰/۰۰۹
R^2	۰/۱۶۶	۰/۱۸۲	۰/۰۰۹	۰/۱۶۶	۰/۱۸۲	۰/۰۰۹
تعداد مشاهدات	۷۷۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۷۴	۷۸۵	۷۸۶

نکته: † اعداد داخل پرانتز در زیر ضرایب آماره Z است. †† اعداد داخل پرانتز در زیر ضرایب آماره t است. * معنادار در سطح احتمال ۱٪، ** معنادار در سطح ۵٪ و *** معنادار در سطح ۱۰٪ هستند.

عوامل مؤثر بر تصمیم‌سازی مردان در زمینه طلاق در جدول ۱ رؤیت می‌شود. آنچه مشهود است اثر منفی و معنادار درآمد، سن، علاقه به همسر، سن همسر و مدت ازدواج بر نسبت انگیزه طلاق به عدم طلاق است. به عبارت دیگر مردانی که از درآمد بالاتر، سن بالاتر، علاقه بیشتر به همسر، همسر مسن‌تر و مدت بیشتر زندگی زناشویی برخوردارند، تمایل کم‌تری به طلاق دادن همسر خود دارند. از این رو و با اتکا به اثر منفی درآمد و معناداری آماری آن فرضیه ۱ رد نمی‌شود و لذا می‌توان اثر منفی درآمد مردان بر خطر بروز طلاق را

پذیرفت. در عین حال مشاهده می‌گردد که تمایل مرد به تعدد زوجات و نیز برتر بودن خانواده شوهر از خانواده زن از لحاظ اقتصادی^۱ عواملی هستند که انگیزه مرد برای طلاق را تشدید می‌کنند. سطح آموزش، اشتغال همسر^۲، سن ازدواج، تعداد فرزند و یکسان بودن طبقاتی عواملی هستند که بر تصمیم‌سازی مردان در مورد طلاق بی‌اثرند.

جدول ۲ حاوی نتایج برآورد اثر عوامل مختلف بر گرایش به طلاق در میان زنان است. ملاحظه می‌شود که آموزش زنان اثر مثبت و معناداری بر احتمال طلاق دارد اما سایر عواملی که از اثر معنادار آماری برخوردارند، به طرز منفی انگیزه طلاق را متأثر می‌سازند. درآمد زنان کاملاً اثر بی‌معنی دارد و لذا فرضیه ۲ رد می‌شود. در این جا نیز اثر سن، سن همسر، علاقه به همسر و مدت ازدواج همانند نمونه مردان منفی و از لحاظ آماری معنادار است. اشتغال زنان^۳ اثر بی‌معنی دارد اما میزان خانه‌داری (عرضه کار خانگی^۴) آن‌ها رابطه منفی را نشان می‌دهد به این معنا که هر چه یک زن بیشتر به امر خانه‌داری مشغول باشد، کم‌تر به گزینه طلاق می‌اندیشد. این نتیجه با یافته نظری پیش‌گفته مطابقت دارد. عامل دیگر اعتقاد زن به درست بودن ازدواج با شوهرش است که اثر منفی و معنادار آن به روشنی قابل مشاهده است.^۵

۱. متغیر طبقه اقتصادی از نوع مجازی است و با دو متغیر اندازه‌گیری می‌شود: برای متغیر طبقه اقتصادی یکسان اگر خانواده مرد و زن در زمان ازدواج وضعیت مشابهی داشته باشند عدد یک و در غیر این صورت صفر داده می‌شود. در مورد متغیر دوم اگر خانواده مرد در وضعیت اقتصادی بهتری باشد عدد یک و در غیر این صورت صفر داده می‌شود.

۲. اشتغال همسر یک متغیر مجازی است که در صورت شاغل بودن زن عدد یک و در غیر این صورت صفر را اختیار می‌کند.

۳. اشتغال زنان با تعداد ساعت فعالیت شغلی در بازار کار سنجش شده است.

۴. این متغیر بر حسب تعداد ساعت فعالیت خانه‌داری در طول روز اندازه‌گیری شده است.

۵. اگر زن معتقد باشد که ازدواج با شوهرش تصمیم درستی بوده است، عدد یک به متغیر مربوطه داده می‌شود و در غیر این صورت صفر را اختیار می‌کند. همچنین قابل ذکر است از آنجا که مشاهده اثر اعتقاد به تصمیم درست در ازدواج بر تصمیم به طلاق بر اساس یکی از دو نمونه مردان یا زنان کفایت می‌کند و دلیلی وجود ندارد تا از هر دو گروه جنسیتی در این مورد پرسش شود لذا برای این منظور صرفاً از نمونه زنان استفاده شده است و چنین مسأله‌ای در پرسشنامه مردان متأهل منعکس نشده است.

به منظور آزمون فرضیه ۴ و بررسی اثر تمایز جنسیتی در تصمیم به طلاق، برآوردهای مبتنی بر نمونه کل افراد متأهل در جدول ۳ آورده شده است. نکته حائز اهمیت، مثبت و معنادار بودن ضریب متغیر جنسیت است. اگر فرد مورد مشاهده مرد باشد، متغیر مجازی جنسیت مقدار یک را اختیار می‌کند و برای زنان صفر در نظر گرفته می‌شود. بر این اساس، انگیزه انتخاب طلاق در میان مردان به طرز معناداری بیش از زنان است که این یافته مؤید فرضیه ۴ است.

در ستون‌های (۴) تا (۶) جدول ۳ متغیر انگیزه طلاق که به صورت کمی اندازه‌گیری شده در جایگاه متغیر وابسته قرار گرفته است. ضمن آن که نتایج به دست آمده از بکارگیری این متغیر همانند نتایج الگوی لاجیت (ستون‌های ۱ تا ۳) است اما یک فرق اساسی دارد و آن معنادار بودن اثر مثبت اشتغال زنان بر احتمال طلاق است. با توسل به این یافته فرضیه ۳ رد نمی‌شود و لذا می‌توان اشتغال زنان را عاملی در بی‌ثبات شدن زندگی زناشویی و افزایش انگیزه طلاق دانست.

همچنین برای حصول اطلاعات بیشتر از میزان تأثیر عوامل مختلف بر انگیزه طلاق، اثر نهایی متغیرها در الگوی لاجیت بر اساس جداول ۱ و ۲ نیز محاسبه شده است. در این راه متغیرهای معنادار از لحاظ آماری مد نظر واقع شده و از میانگین آنها در محاسبه اثر نهایی استفاده می‌شود. اعداد داخل پرانتز در ذیل ضرایب، چنین اطلاعاتی را ارائه می‌دهند.

اثر نهایی گزارش شده در جداول ۱ و ۲ میزان تأثیرپذیری انگیزه طلاق به ازاء یک واحد تغییر در متغیر مربوط را نشان می‌دهد. مثلاً ستون (۱) در جدول ۱ بیان‌گر آن است که یک واحد افزایش درآمد^۱ مردان به کاهش انگیزه آنها به انتخاب طلاق به میزان ۰/۰۰۰۰۷ واحد یا ۰/۰۰۷ درصد منجر می‌شود. بر همین اساس ده میلیون ریال درآمد بالاتر داشتن، ۷ درصد از احتمال مذکور می‌کاهد. همچنین یک سال سن بالاتر باعث کاهش انگیزه طلاق به میزان ۰/۷۱ درصد در میان مردان می‌شود. بهتر بودن وضع اقتصادی خانواده شوهر نسبت به خانواده زن ۶/۱۷ درصد انگیزه طلاق را بیشتر می‌کند. با توجه به اثر نهایی متغیرها در

۱. درآمد بر حسب ۱۰۰۰۰ ریال اندازه‌گیری شده است.

جدول ۱ به نظر می‌رسد عامل تمایل به تعدد همسر از بیشترین تأثیر بر انگیزه طلاق در میان مردان برخوردار است.

اثر نهایی متغیرها در جدول ۲ نیز به همین منوال تفسیر می‌شود. اثر نهایی عرضه کار خانگی بیش از بقیه متغیرها جلب توجه می‌کند زیرا به طور مطلق بزرگتر از سایرین است و بیان‌گر این است که یک ساعت خانه‌داری بیشتر توسط زنان انگیزه طلاق را به میزان ۱۲/۹ درصد کاهش می‌دهد. این موضوع حائز اهمیت است زیرا نشان می‌دهد که پرداختن به خانه‌داری عامل قوی‌تری در مقایسه با سن، علاقه به همسر، سن همسر، مدت ازدواج و اعتقاد به درست بودن ازدواج در کاهش انگیزه و تمایل به طلاق در میان زنان است.

۶. خلاصه و نتیجه‌گیری

با طلاق عمر خانواده هسته‌ای به پایان می‌رسد و طومار فرآیند زندگی در هم پیچیده می‌شود. تصمیم‌گیری برای طلاق می‌تواند یکی از مصادیق و کاربردهای نظریه خروج، اعتراض و وفاداری معرفی شده توسط آلبرت هرشمن باشد به گونه‌ای که طلاق در آن معادل با خروج و صرف‌نظر کردن از طلاق هم ارز با تداوم زندگی زناشویی علی‌رغم نابسامانی‌های به وجود آمده است.

در این مقاله تلاش شد تا با کمک رهیافت مطلوبیت، چگونگی تصمیم‌سازی در زمینه طلاق و عوامل مؤثر بر آن بررسی شود. با معرفی تابع مطلوبیت و دو قید مخارج-هر یک برای یکی از حالات طلاق و عدم طلاق- اثر درآمد مرد و زن، اشتغال زن و جنسیت بر تصمیم به طلاق کنکاش گردید. این تحلیل پیش‌بینی می‌کند که مردان پر درآمد در مقایسه با مردان کم درآمد انگیزه کم‌تری برای طلاق دادن همسر خود دارند در حالی که در مورد زنان عکس این مطلب انتظار می‌رود. همچنین این نظریه ادعای آن را دارد که اشتغال زنان عامل بی‌ثبات کننده ازدواج است و مردان نسبت به زنان انگیزه بیشتری برای طلاق دارند.

به منظور آزمون فرضیه‌های مطرح شده از داده‌های جمع‌آوری شده از مردان و زنان متأهل دارای دست کم ۳۵ سال سن استفاده شد. یافته‌های به دست آمده حاکی از آن است که درآمد مردان اثر منفی بر احتمال وقوع طلاق دارد اما درآمد زنان اثر معناداری را نشان نمی‌دهد. همچنین اشتغال زنان منجر به افزایش احتمال طلاق در خانواده‌ها می‌شود و انگیزه مردان برای انتخاب گزینه طلاق بیش از زنان است.

بر اساس یافته‌های حاصل شده می‌توان چنین استنباط نمود که بهبود وضعیت درآمدی مردان در جامعه یکی از مهم‌ترین راه‌های کمک به ثبات خانواده است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد اشتغال زنان در جهت متزلزل ساختن خانواده عمل می‌کند که این امر می‌تواند تا حدودی تأکیدی باشد بر عدم حمایت همه جانبه از ایجاد فرصت‌های شغلی به نفع زنان و به ضرر مردان. به عبارت دیگر در صورتی که مردان بیکار در جامعه وجود دارند، افزایش مشارکت اقتصادی زنان و ستاندن مشاغل از مردان و سپردن آنها به زنان هر چند ممکن است توجیهی اقتصادی داشته باشد اما این امر می‌تواند بی‌ثبات شدن خانواده در جامعه را در پی داشته باشد. با این حال این مطلب به معنای تلاش برای مبارزه با هرگونه اشتغال زنان و در هر شکل آن نیست بلکه تنها هشدار است برای رشد غیرموجه اشتغال زنان در جامعه.

فهرست منابع

- رستگار خالد، امیر (۱۳۸۵)، *خانواده- کار- جنسیت*، تهران: روابط عمومی شورای فرهنگی- اجتماعی زنان.
- عیسی‌زاده، سعید؛ بلالی، اسماعیل و علی محمد قدسی (۱۳۸۹)، «تحلیل اقتصادی طلاق: بررسی ارتباط بیکاری و طلاق در ایران طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۴۵»، *فصلنامه مطالعات راهبردی زنان*، سال سیزدهم، شماره ۵۰، صفحات ۲۸-۷.
- قریشی، فردین؛ شیرمحمدی، داود و آوات برجوند (۱۳۹۳)، «فهم عوامل طلاق از منظر مردان و زنان در معرض طلاق و طلاق گرفته: مطالعه موردی شهر سقز»، *فصلنامه پژوهش- های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی*، سال سوم، شماره اول، صفحات ۳۰-۱۹.
- مهربانی، وحید (۱۳۹۱)، *بررسی اقتصادی تصمیم‌سازی در چرخه زندگی خانوار*، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد.
- مهربانی، وحید (۱۳۹۳)، «آموزش و منافع اقتصادی تشکیل خانواده: آزمون از اثر بهره‌وری متقاطع»، *مجله تحقیقات اقتصادی*، دوره ۴۹، شماره ۴، صفحات ۹۲۵-۹۰۳.
- مهربانی، وحید؛ احمدیان، مجید؛ رهبر، فرهاد؛ عبدلی، قهرمان و شهلا کاظمی‌پور (۱۳۹۳)، «ازدواج و عرضه کار خانگی زنان: یک الگوی نظری و برخی شواهد»، *زن: حقوق و توسعه*، دوره ۲، شماره ۳، صفحات ۵۰-۳۱.
- هنریان، مسعوده و سید جلال یونسی (۱۳۹۰) «بررسی علل طلاق در دادگاه‌های خانواده تهران»، *فصلنامه مطالعات روان‌شناسی بالینی*، سال اول، شماره ۳، صفحات ۱۵۳-۱۲۵.
- Becker, G. S. (1973), "A Theory of Marriage: Part I", *The Journal of Political Economy*, Vol. 81, No. 4, pp. 813-846.
- Becker, G. S. (1974), "A Theory of Marriage: Part II", *The Journal of Political Economy*, Vol. 82, No. 2, pp. S11-S26.
- Becker, G. S. (1993), *A Treatise on the Family*, Enlarged Edition, Cambridge: Harvard University Press.
- Becker, G. S.; Landes, E. M. and Michael, R. T. (1977), "An Economic Analysis of Marital Instability", *The Journal of Political Economy*, Vol. 85, No. 6, pp. 1141-1187.

- Benham, L. (1974), "Benefits of Women's Education within Marriage", *The Journal of Political Economy*, Vol. 82, No. 2, Part 2, pp. S57-S71.
- Booth, A. and Edwards, J. N. (1985) "Age at Marriage and Marital Instability", *Journal of Marriage and the Family*, Vol. 47, No. 1, pp. 67-75.
- Hirschman, A. O. (1988), Exit and Voice, In *The New Palgrave: A Dictionary of Economics*, Vol. 2, Edited by John Eatwell, Murray Milgate and Peter Newman, The Macmillan Press Limited, London and Basingstoke.
- Hoffman, S. (1977), "Marital Instability and the Economic Status of Women", *Demography*, Vol. 14, No. 1, pp. 67-76.
- Israel, G. D. (2009), Determining Sample Size, University of Florida, Department of Agricultural Education and Communication.
- Jarvis, S. and Jenkins, S. P. (1999), "Marital Splits and Income Changes: Evidence from the British Household Panel Survey", *Population Studies*, Vol. 53, No. 2, pp. 237-254.
- Kenny, L. W. (1978), "Male Wage Rates and Marital Status", NBER Working Paper Series, No. 271.
- Kenny, L. W. (1983), "The Accumulation of Human Capital During Marriage by Males", *Economic Inquiry*, Vol. 21, No. 2, pp. 223-231.
- Lehrer, E. L. (2008), "Age at Marriage and Marital Instability: Revisiting the Becker-Landes-Michael Hypothesis", *Journal of Population Economics*, Vol. 21, pp. 463-484
- Maneker, J. S. and Rankin, R. P. (1985), "Education, Age at Marriage and Marital Duration: Is There a Relationship?," *Journal of Marriage and the Family*, Vol. 47, No. 3, pp. 675-683.
- Parsons, D. O. (1977), "Health, Family Structure and Labor Supply", *The American Economic Review*, Vol. 67, No. 4, pp. 703-712.
- Schoeni, R. F. (1995), "Marital Status and Earnings in Developed Countries", *Journal of Population Economics*, Vol. 8, No. 4, pp. 351-359.
- Tzeng, M.-S. (1992) "The Effects of Socioeconomic Heterogamy and Changes on Marital Dissolution for First Marriages", *Journal of Marriage and the Family*, Vol. 54, No. 3, pp. 609-619.
- Vi Cao, N.; Fragniere, E.; Gauthier, Jacques-Antoine; Sapin, M. and Eric D. Widmer (2010) "Optimizing the Marriage Market: An Application of the Linear Assignment Model", *European Journal of Operational Research*, Vol. 202, No. 2, pp. 547-553.
- Weiss, Y. and Willis, R. J. (1985) "Children as Collective Goods and Divorce Settlements", *Journal of Labor Economics*, Vol. 3, No. 3, pp. 268-292.

Weiss, Y. and Willis, R. J. (1997), "Match Quality, New Information and Marital Dissolution", *Journal of Labor Economics*, Vol. 15, No. 1, pp. S293-S329.

Weiss, Y. and Willis, R. J. (1997) "Match Quality, New Information and Marital Dissolution", *Journal of Labor Economics*, Vol. 15, No. 1, pp. S293-S329.

